

چیستان = چیست آن؟!

• پریسا برازنده

۱. آن چیست که با دست کاشته

می شود، با زبان چیده می شود؟

۲. توی شامی که هر شب می خوریم،

سه تا هست!



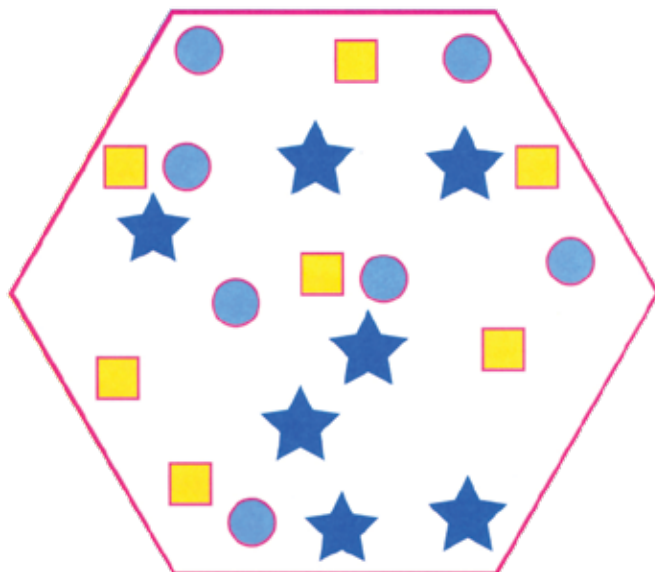
۳. هفت برادر هستند که هر کدامشان

یک خواهر دارند... آن‌ها روی هم چند

خواهر دارند؟

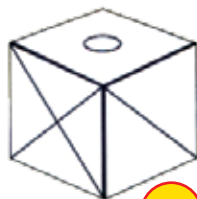
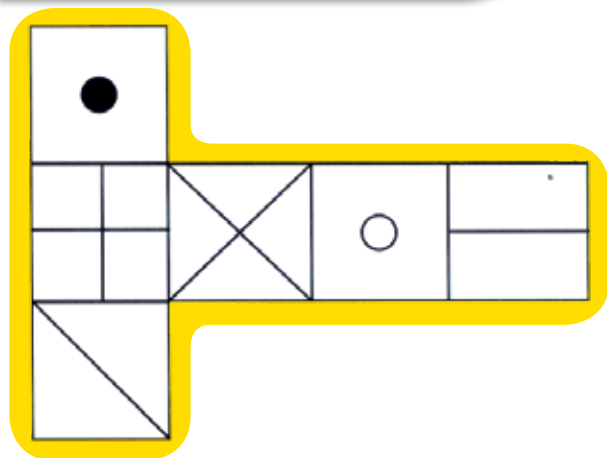
معمای دوستان

هفت دوست می خواهند ستاره‌ها، دایره‌ها و مربع‌ها را به صورت مساوی بین خودشان تقسیم کنند. می توانید به آن‌ها کمک کنید؟

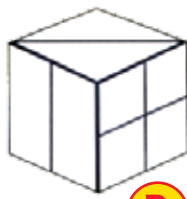


پیدا کن!

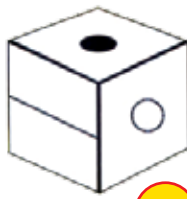
یکی از مکعب‌هایی که در پایین، می بینی از هم باز شده است. آن مکعب کدام است؟



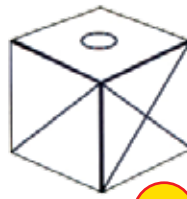
د



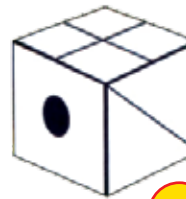
ج



پ



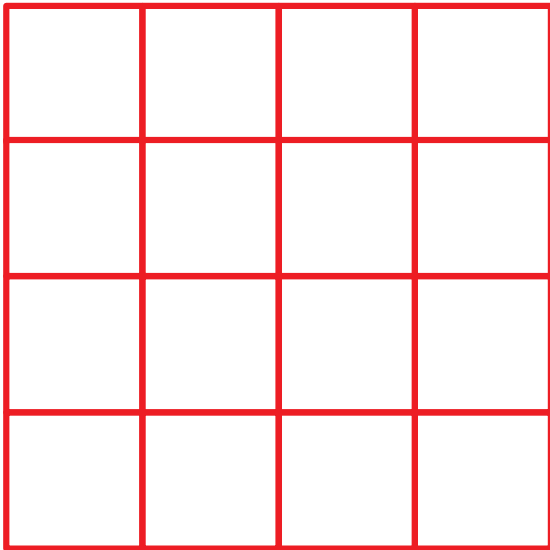
ب



الف

چند مربع

در این شکل ۳۰ مربع وجود دارد. چند تا از این مربع‌ها را می‌توانی پیدا کنی؟



ادامه‌ی سبد گل

برسانیم. ما تمام پول‌هایمان را بابت جریمه‌ها داده بودیم و حتی نمی‌توانستیم یک شاخه گل برای زن عمو بخریم. ما خسته و کوفته به خانه رسیدیم اما جلو در، با صحنه‌ی جالبی روبه‌رو شدیم: بله... مامان، بابا و بابونه، با یک دسته گل کوچک و زیبا، منتظر ما بودند. دسته گلی با گل‌های صورتی، سفید و قرمز.

من و عموجان با دیدن دسته گل، آن قدر خوشحال شدیم که لاستیک رارها کردیم. مامان و بابا و بابونه، برای نجات جانشان فرار کردند و عموجان، دسته گل کوچک را روی هوا گرفت!

- سالگرد ازدواجتان مبارک عموجان... ما این دسته گل را از طرف شما خریده‌ایم تا به زن عمو تقدیم کنید.

- لازم نیست... من خودم بزرگ‌ترین سبد گل را برای همسرم خریده‌ام!

با این حرف عموجان، همگی چرخیدیم و به سبد گل عموجان نگاه کردیم. **دو گوسفند در حال خوردن**

علف‌های آن بودند و کلاغ‌ها هم داشتند به استخوان‌ها نوک می‌زدند!



ببینیم و بدانیم

می‌شود دیگران را با هدیه‌های کوچکی خوشحال کرد. به شرطی که راه و رسمش را رعایت کنیم.

استخوان‌های مرغ و تکه‌های پیتزا به طرف ما، من و عموجان پشت لاستیک لودر سنگر گرفتیم. یک ظرف ژله توی صورت من خورد که خیلی ناراحتم کرد. **چون که**

ژله‌اش، با طعم موز نبود!

بعد از این ماجرا، ما فرار کردیم. اما لاستیک لودر، توی یک سر پایینی، قل خورد و به سرعت از ما دور شد. آن وقت، از دیوار کوتاه پارک بالا پرید، رفت و رفت تا توی دریاچه افتاد! ما با یک قایق پارویی و چند نفر از مأموران پارک، به طرف سبد گل رفتیم و عموجان فوری روی آن پرید. یکی از مأمورها گفت: **«پدرجان، شما را به خاطر قایق سواری بدون گواهی‌نامه، جریمه می‌کنم!»**

حالا بیشتر گل‌ها از لاستیک لودر کنده شده بود و نمی‌شد آن را به زن عمو تقدیم کرد. بنابراین عموجان یک عالمه گل از توی باغچه چید و روی لاستیک لودر زد. اما وقتی ما می‌خواستیم به خانه برگردیم، مأمور پارک، سوت‌زنان از راه رسید. بله، او هم ما را جریمه کرد و ضمناً تمام گل‌ها را از روی لاستیک کند. حالا به جز مقداری تور سبز و سفید، چند تکه استخوان مرغ، مقداری علف و کمی جلبک آبی، چیزی روی لاستیک نبود. با این حال، عموجان دستور داد که آن را قل بدهیم و به خانه

